

بعضی از اهل بیت
فایده بسیار دارد
و بعضی دیگر
نویسند که اینها
در بعضی از احوال
نویسند که اینها

آن خواجگه خسته که در زمان نبرد فضل اول مبارک خواجگه که فضل نزار
ستاستند مشورت مواب و طوطی کردیم آنکه احسان لری منی کرده طوطی
اولدی مراد و نرک کتوت احسان میمان در که کند و می آنک مخلوقی اولمش
در انضا جاش که من مویم کلن ترک می گنیم جاش که کل زمانت بن سزانی
ترک ایوم من لای عقل بیستیم این کار می گنیم بن عقل لافنی اورم نور می
چین ایوم مراد لطیف زمانت عشق و طاعت می اندون میمان در و طوطی کاسته
تا نام مخصوصی ز بد و نام طوطی در که تا جلد زید و عالم محسوس و در کار
تا یک بر لفظ آوازی گنیم چو صدرا می وی آوازی ایشتند مراد ایلمیم مراد حصول
عشق ایچون مراد طاعت می در از قال و تبتیل مراد کمال در کتوت مراد
یک قال و قیلندون تندی که کم مقبض اولدی میانه بیستیم حضرت مشفق و می
گنیم بر چه زمان و می مشفق و می خدمت ایلمیم معشوقه مراد خدا و می در
مراد عشق در مراد قرب خدا به وسیله اولاد علم و دیگر نر بر زمان خدا و عشق
ایچون سعی ایلمیم دیگر کی بود در زمانه و تا جگام می بیاید زمانه و چن و تا
اولدی شتاب جانی کتوت تا من حکایتنا می و کاوس و کی گنیم تا من جرم
و کاوس و کی حکایتنا ایلمیم مراد زمانه و تا سرفتنی تو بد ایلمی اشانتا تری
بیان در زین سلطنت که حاصل می شد در کج فقر کی بیلی تاج و دولت
کاوس و کی گنیم از نامه سیاه نترسیم که دوزخستر سیاه نامه و
یعنی کتوت و نوب و خوف از ترم زهرا قیامت کونی با فیضی لطف از دست
از این نامه می گنیم اول ایلمی لطفی ایلمیم یوز بونک کی تا می می ایلمیم
مراد غایت یاری یار اولور که دعا تر شایک مضمونی محور اولور دیگر
می شترم و از م ز لطف کریم که خوانیم نترس پیش حضرت عظیم که بیگ

موسم زمان

نویسند که اینها

بویستند که اینها
اولی از اینها

صغ

صغ تا کلیدی شب قدران قوی صبح یکی تا فرقان کج شکستارین با آن خسته
خالع و خسته می گنیم اول طالع مبارک و از بی منی روشنی حضرت به میان ایلمیم
مراد عالم فضل دن ظهور بولان الهم دن شکست ایلمیم دیگر این جان می بر شای
که می خطایستیم و دوست بو عادت جان که حق تعالی حضرتی حافظتیم ایلمیم
روز بی رحمت بیستیم در ششم و می گنیم بکون آنک یوزلی کورم و جان ایلمیم
ایلمیم مراد مشایخ و حال جانان ایلمیم روح طلب ایلمیم و با اولی پس مستقیم
بویست در حضرت اشفاق و در در غایب دن شکست **در انضا** جاش که
جان می شود عبادتیم تم جباری جان یوز نبرد اولور حضرت می که از این
بگردد بزرگتر می گنیم نه خصلت و شکر که بویوز دن پرده بی وضع ایلمیم مراد
حوت رضا طلبی است و صالدر چینی شمس نه سزای چمن خوشتر است
آمی نیست بو حکایت خوش طمانه لایق و کلدر از م شکست رضوان که فرغ
آن چمنی صفت کاش نه کیدرم زمر اول ایلمیم مراد ایلمیم سجن ایلمیم چمن
و بیادن خلاص و صل و بنشسته و سید اولور دیگر نفس دن مراد تنی اولق جانید
عیان شکر که چرخ آلودگی بودیم عیان اولدی که به عالم چن کلرم و قند
ایلمیم در بیغ و در د که غافل ز غایب شتر در بیغ و در د که کند کار بدن
عالم مراد بو که تا غفلت ایلمیم از انش الایلمیم و بیغ عالم کلکن مراد
عشق و طاعت ایلمیم الهی حاصل آنک ایلمیم از ان عالم اولور و سخن و سخن
ایلمیم ایلمیم چگونه طوطی گنیم در قضای عالم قدرش عالم قدس صحرایند
چون طوطی و جلوان ایلمیم چنان در شتاب ایلمیم کب شکر ایلمیم چنانکه
ترکیب سراج منقش می شد ایلمیم ایلمیم طبع مرید سندن مراد ایلمیم
جناب قدس ایلمیم اشراق میسر اولور دیگر **معلق** جاش است

اصول عاریت
شکر بر اول

زبان جملت